

Symbolic Motifology of Death in Contemporary Social Sonnets

Raheleh Mahmoudi*

Nematollah Iranzadeh**

Abstract

Symbolism is one of the important and outstanding features of contemporary social sonnets. In these poems, some of the motifs have multiple meanings, so they have become symbols. Symbols and motifs are significant in analysis of literary works and stylistic studies, so by correct understanding of these symbolic motifs we will understand the perspective of the poet, his mentality and spirit, the level of thought and the political-social situation of his life period. Death is one of the oldest motifs that has been in the center of attention for a long time due to its tremendous impact on a person, and many works of art have created about that. From the total of 1236 sonnets written between 1350 SH to 1384 SH and collected in the book of Contemporary Social Sonnets, "death" is the motif of 308 sonnets, i.e. 25% of them. According to stylistic studies, the words "night", "day and morning", "silence and darkness", "spring", "reservoir and winter", "tree", "garden", "wind", "soil", "fire" and "sun and sunshine" are motifs that came from the nature. Because of their multiple meanings, these motifs have symbolic function. This article tries to analyze these symbolic motifs with a descriptive-analytical method and express their exact meaning in some verses of contemporary social sonnets.

Keywords: contemporary social sonnets, death, motif, motifology, symbol, symbolic motif.

* Ph. D. Student of Persian Language & Literature, Faculty of Persian Literature & Foreign Languages, Allameh Tabatabaee University, Tehran (Corresponding Author), RaheleMahmoudi@yahoo.com

** Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaee University, Tehran, Iranzadeh@atu.ac.ir

Date received: 29/06/2023, Date of acceptance: 02/10/2023



بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ در غزل اجتماعی معاصر

راحله محمودی*

نعمت‌الله ایران‌زاده**

چکیده

نمادپردازی یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته غزل اجتماعی معاصر است. در این اشعار برخی از بن‌مایه‌ها به دلیل چندمعنا بودن از نقش بن‌مایه صرف فراتر رفته و به نماد تبدیل شده‌اند. با توجه به اهمیت نمادها و بن‌مایه‌ها در تحلیل آثار ادبی و مطالعات سبک‌شناسی، شناخت درست این بن‌مایه‌های نمادین ما را با زاویه دید شاعر، ذهنیت و روحیه او، سطح فکر و اندیشه و وضعیت سیاسی - اجتماعی دوره تاریخی زندگی او آشنا می‌کند. یکی از کهن‌ترین موتیف‌هایی که به دلیل تأثیرگذاری عمیق آن بر انسان، از گذشته‌های دور مورد توجه بشر بوده مرگ است و هنرمندان، آثار هنری فراوانی درباره موتیف مرگ خلق کرده‌اند. از مجموع ۱۲۳۶ غزلی که در بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۴ سروده و در کتاب غزل اجتماعی معاصر گردآوری شده‌اند، بن‌مایه ۳۰۸ غزل یعنی ۲۵ درصد غزلیات، «مرگ» است. طبق بررسی‌های سبک‌شناختی، واژه‌های «شب»، «روز و صبح»، «خاموشی و سیاهی»، «بهار»، «خزان و زمستان»، «درخت»، «باغ»، «باد»، «خاک»، «آتش» و «خورشید و آفتاب» بن‌مایه‌هایی هستند که از طبیعت گرفته شده و به دلیل تکرار معنایی، کارکرد نمادین پیدا کرده و به نماد تبدیل شده‌اند. این مقاله بن‌مایه‌های نمادین را با روش توصیفی - تحلیلی بررسی و معنای آن‌ها را در بخشی از غزل‌های اجتماعی معاصر گزارش می‌کند.

کلیدواژه‌ها: بن‌مایه‌شناسی، بن‌مایه نمادین، غزل اجتماعی معاصر، مرگ، موتیف، نماد.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران (نویسنده مسئول)،

RaheleMahmoudi@yahoo.com

** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، Iranzadeh@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۰



۱. مقدمه

مسئله مرگ از ابتدای تاریخ بشر همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته است. این مسئله که مرگ پایان زندگی است یا بعد از مرگ زندگی جدیدی را آغاز می‌کنیم، در طول تاریخ همواره محل تأمل و ژرف‌نگری بوده است. عده‌ای از آن هراس دارند و عده‌ای - به‌خصوص معتقدین به ادیان - نیز ترسی ندارند و حتی از آن استقبال می‌کنند. عده‌ای نیز به دلیل عشق به وطن یا دفاع از ناموس و میهن، مرگ را ناخوش نمی‌دانند. انسان همواره درصدد بوده مفهوم مرگ و زندگی را درک کند و این تکاپوی او در انواع هنر از جمله در شعر و داستان تمام ملت‌ها پدیدار شده است. بن‌مایه مرگ، بن‌مایه مشترک مباحث دینی و فلسفی است و از مرگ گفتن و از مرگ سرودن، یکی از بن‌مایه‌های رایج در ادبیات جهان است.

یکی از کهن‌ترین موتیف‌هایی که به دلیل تأثیرگذاری عمیق آن بر انسان، از گذشته‌های دور مورد توجه بشر بوده، مرگ است و هنرمندان، آثار هنری فراوانی درباره موتیف مرگ خلق کرده‌اند؛

چنانکه گیل‌گمش، کهن‌ترین حماسه بشری، بر پایه بیم از مرگ بنا شده و به گونه‌ای واژگون، حماسه جاودانگی نام گرفته است و اگرچه در برخی خوانش‌های تأویلی (رجوع کنید به مقاله حماسه گیلگمش در بوته تقلید نو) آن را اسطوره باروری دانسته‌اند؛ قرائت مشهور تصریح می‌کند که انگیزه اصلی گیلگمش در سفر به سرزمین مردگان، تلاش برای چیرگی بر مرگ و جست‌وجوی جاودانگی بوده است (عبداللهی، ۱۳۸۲: ۱۵۷-۱۸۱).

عامل شکل‌گیری مضمون اساساً قدرت تداعی شاعر (از رهگذر شباهت‌ها، تفاوت‌ها و مجاورت‌ها)، امکانات دلالتی کلمات، امکانات تصویری و تداعی موتیف‌ها و قراردادهای ادبی است در حوزه آنچه در حس و ادراک آدمی واقع است - طبیعت با عناصر و لوازم آن و زندگی با جلوه‌ها و مظاهر آن (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

در جامعه ما بخش مهمی از آیین‌ها، باورها و فرهنگ عامه در پیوند با مرگ‌اندیشی است و به نیستی و سوگ اشاره دارند. به دلیل جنگ‌های متعددی که در این سرزمین اتفاق افتاده و نیز به دلیل بلاهای طبیعی، همواره در طول تاریخ با فاجعه روبه‌رو بوده‌ایم. به‌ویژه بعد از حمله مغول، مرگ‌اندیشی و مرگ‌طلبی در فرهنگ جامعه ما تثبیت شد.

بعد از دهه چهل از قرن چهاردهم خورشیدی، گرایش‌ها و جریان‌های گوناگونی در شعر معاصر پدید آمدند که یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین آن‌ها «سمبولیسم اجتماعی» است. این جریان که پایه‌گذار آن نیما یوشیج بود، اندک‌اندک شاعران غزلسرا را نیز تحت تأثیر قرار داد.

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راجله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۶۷

شاعران این جریان اغلب توجه خود را به مسائل سیاسی، مشکلات اجتماعی و آرمان‌ها و دردهای مردم و جامعه معطوف کرده‌اند.

۲. پرسش‌های پژوهش

- شاعران معاصر برای بازنمایی موتیف مرگ در غزل اجتماعی، از چه شیوه‌های بیانی بهره می‌جویند؟
- کدام موتیف‌ها در غزل اجتماعی معاصر در پیوند با موضوع مرگ به نماد تبدیل شده‌اند؟

۳. پیشینه پژوهش

- مقاله «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران». نویسندگان به مطالعه دیدگاه شاعران شاخص معاصر ایرانی درباره مرگ و زندگی پرداخته و مؤلفه‌های زندگی، پوچی و بی‌معنایی زندگی، ترس از مرگ و مبارزه با مرگ را در اشعار شاعران شاخص معاصر، مورد بررسی قرار داده و به نتیجه‌گیری دیدگاه هر یک از آنها درباره این موضوعات پرداخته‌اند: «همه این شاعران بر این باورند که مرگ ضروری و قطعی است و همین قطعیت مرگ و کوتاهی زندگی، به زندگی معنا می‌بخشد.» (فروغی و رضایی؛ ۱۳۹۲: ۱۶۹)
- مقاله «مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در شعر معاصر». دیدگاه و برداشت شاعر معاصر در مورد مرگ را واکاوی و مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی را به هفت دسته تقسیم کرده است:
مرگ‌هراسی و مرگ‌گریزی، مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی، برداشت عاشقانه از مرگ، مرثیه‌سرایی، حسرت بر ناپایداری زندگی و گذر عمر، آرزوی جاودانگی و استفاده نمادین از مرگ برای انتقادهای اجتماعی و سیاسی؛ و به این نتیجه رسیده که بیشترین شواهد متعلق به دسته مرگ‌ستایی و مرگ‌طلبی است. (مشایخ کندسکالا و دیگران؛ ۱۴۰۱: ۶۳)
- مقاله «واکاوی نگاه‌ها به مرگ در غزل معاصر». انواع مرگ‌اندیشی در غزل معاصر را در هفت گروه دسته‌بندی کرده است: ۱. وصف مرگ و مرگ‌هراسی ۲. مرگ، جبر و بازگشت به حق ۳. پادزهر عشق برای مرگ ۴. اندوه‌یاد مرگ ۵. مرگ‌طلبی نه مرگ مشتاقی ۶. شهادت‌طلبی در غزل دفاع مقدس ۷. مضمون‌سازی با مرگ به دست خویش در غزل جوان. بیشترین رویکرد به مرگ در شعر معاصر را مرگ‌هراسی، مرگ‌خواهی

نومیدانه و مرگاندوهی می‌داند و می‌نویسد که: «غزل معاصر دید عارفانه به مرگ ندارد و بیشتر مرگ‌هراس و مرگ‌گریز است که این دیدگاه از شعر نو و فلسفه غرب و نهضت رمانتیسم الگو گرفته است.» (محمودی و طغیانی؛ ۱۳۹۹: ۲۲۸)

- مقاله «بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر». با تأویل و تفسیر چند نماد مشترک بین اشعار نیما، اخوان ثالث و شاملو به عامل مهم نمادین و سمبولیک شدن شعر پرداخته و به این نتیجه رسیده که:

برگزیدن زبان نمادین و سمبولیک از سوی شاعران معاصر، علاوه بر مسائل اجتماعی و سیاسی، ناشی از آشنایی آن‌ها با مکاتب و جریان‌های شعری غرب، افزودن به عمق شعر، آفرینش ابهام هنری، تأثیر در مخاطب و سرانجام حرکت شعر از تک‌معنایی به سوی چندمعنایی و واداشتن خواننده به درنگ و تأمل بر معنا و مفهوم شعر است. (پورنامداریان و دیگران: ۱۳۹۱: ۴۷)

پژوهشی که صرفاً به بررسی بن‌مایه مرگ در غزل اجتماعی معاصر یا نمادهای آن پرداخته باشد، صورت نگرفته است.

۴. روش پژوهش

بازه زمانی این پژوهش، سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۴ است. کتاب *غزل اجتماعی معاصر* از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۸۴ به قلم مهدی مظفری ساوجی به عنوان منبع استخراج داده‌ها در نظر گرفته شده است. بعد از بررسی اشعار دوره مورد مطالعه، اشعاری که موتیف آنها مرگ است، شناسایی و بررسی شده‌اند تا در پی آن، عناصر و موضوعات و کلماتی که شاعر با آن‌ها تصاویر و شبکه‌های تداعی متعدد و متنوعی ایجاد کرده، شناسایی شود و سپس به روش توصیفی و تحلیلی آن دسته از بن‌مایه‌هایی که در پیوند با موتیف مرگ به نماد تبدیل شده‌اند، تحلیل گردد. بدیهی است که به ذکر ابیاتی از شعر که در آن ابعاد مختلف نمادین یک بن‌مایه بررسی شده است بسنده کرده‌ایم.

۵. چهارچوب نظری

۱.۵ موتیف / بن‌مایه

«موتیف یکی از باورهای مسلط در هر اثر ادبی و بخشی از معنا یا درونمایه اصلی اثر است. این معنی ممکن است شامل یک شخصیت، تصویر یا الگوی زبانی تکرارشونده باشد» (تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۱۲). «موتیف را مرکز تصویر و شبکه تداعی در شعر نام نهاده‌اند» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۷۶: ۷). «برخی نیز معتقدند موتیف مستقیماً به مسأله سبک مربوط است» (شمیسا، ۱۳۸۴: ۲۱۶). «موتیف واژگان یا کلیدواژه‌هایی هستند که به دلیل توجه خاص شاعر به آنها ملکه ذهن او گشته‌اند و پیوسته در جریان خلاقیت هنری خود را نشان می‌دهند و محور مضمون‌آفرینی قرار می‌گیرند» (حسن‌پور آلاشتی، ۱۳۸۴: ۱۳۰).

موتیف اصطلاحی است که از ادبیات غرب به وام گرفته شده است و کاربرد آن در نقد ادبی و سبک‌شناسی است. این کلمه در ترجمه‌های فارسی فرهنگ‌های ادبی، معادل بن‌مایه، مایه اصلی و نقش‌مایه است. بررسی موتیف، درون‌مایه، موضوع، کهن‌الگو، نمونه اولیه و تفسیر راهی برای رسیدن به سطوح اندیشه و نظریه‌ای است که در متن بیان می‌شود. (تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۸).

۲.۵ نماد

نماد تنها برای واژه یا گروهی از واژگان به کار می‌رود که به حادثه یا موضوعی دلالت می‌کنند که خود آنها دال بر چیز دیگری هستند، به عبارت دیگر واژه‌ها به چیزهایی اشاره می‌کنند که به طیفی از منبع و مرجع اصلی خود دلالت دارند. بعضی نمادها رسمی و عمومی هستند؛ مانند «صلیب»، «سرخ»، «سفید»، «آبی»، و ... اینها اصطلاحاتی هستند که به موضوعات نمادینی دلالت دارند که فراتر از مفهوم ثابت و سستی آنها در فرهنگی خاص است. شاعران مانند همه، از این نمادها استفاده می‌کنند؛ اما بسیاری از شاعران از نمادهای شخصی یا اختصاصی بهره می‌گیرند (Abrams, 1970:358).

این واژه از فعل یونانی (symbolein) به معنای «به هم رسیدن» گرفته شده است و حالت اسمی آن (symbolon) به معنای نشان یا علامت است. در ادبیات، نماد چیزی است که بیش از آنچه هست، معنا می‌دهد. نماد عبارت است از یک شیء، یک شخص، یک موقعیت، یک عمل یا چیز دیگری که دارای معنای لغوی است؛ اما علاوه بر آن، معنای دیگری را نیز در بردارد. (مقدادی، ۱۳۹۳ ذیل مدخل نماد).

یک نماد معانی متفاوتی دارد که گاهی هم با هم در تضاد هستند، زیرا «نماد چندبعدی است و دائم چون رودخانه در جریان است، معانی نمادین هر چیز ممکن است یکدیگر را نفی کنند و همین نشانه حرکت جوهری نماد است» (فضایلی، ۱۳۸۶: ۸).

۳.۵ رابطه موتیف / بن‌مایه و نماد

«مفهوم بن‌مایه در رابطه با مضمون به دست می‌آید همچنان که معنای نماد در نسبت آن با مضمون و بن‌مایه بهتر فهم می‌شود» (سمیعی گیلائی، ۱۳۸۶: ۴۹).

اگر مفهوم نماد در اینجا شایسته توجه است از آن روست که مضمون یا بن‌مایه چه بسا در اثری تحول یابند و در جایگاه نماد بنشینند. مثلاً همانگونه که فلورانس هو در رساله‌اش راجع به آینه در شعر فرانسه از سال ۱۵۰۰ تا سال ۱۷۱۵ و در شعر چینی دوره خاندان تانگ بررسی کرده، آینه، که ابتدا به عنوان شیء، بن‌مایه‌ای ساده بود چندان معانی متنوعی یافت که به نماد بدل شد (همان: ۵۶).

با ظهور بودلر در فرانسه و سپس مکتب سمبولیسم، به نماد در شعر همچون وسیله‌ای برای برآوردن معانی تازه به جهان علاقه نشان داده می‌شود. در این صورت نماد می‌تواند در بیتی یا جمله‌ای درج شود و در سراسر قطعه یا شعر یا درام و یا روایت داستانی، از راه قیاس و مشابهت و هم از راه تکرار به جلوه درآید. ویژگی نماد در ادبیات آن است که تصویری یا مضمونی یا بن‌مایه‌ای باشد اما هیچ‌گاه بر معنای خاصی دلالت نکند و بر حسب اثرآفرین و خوانندگان، دلالت‌های بالقوه چندی پیدا کند. خصایص عمده آن انعطاف فراوان و چندمعنایی بودن آن است. (همان: ۵۶)

در این پژوهش به موتیف‌هایی پرداخته‌ایم که بر بنیاد موتیف مرگ، کارکرد نمادین پیدا کرده‌اند. بدیهی است که همه موتیف‌های غزلیات اجتماعی معاصر کارکرد نمادین ندارند و عناصر برجسته‌ای در شعر اجتماعی این دوره نیستند؛ برای مثال، خون ۲۲۷ مرتبه، خواب ۸۱ مرتبه و دار ۶۵ مرتبه در این اشعار تکرار شده‌اند، اما کارکرد نمادین ندارند.

با توجه به تعاریف بن‌مایه و نماد می‌توان گفت در غزل اجتماعی معاصر، واژه‌های «شب»، «روز و صبح»، «خاموشی و سیاهی»، «بهار»، «خزان و زمستان»، «درخت»، «باغ»، «باد»، «خاک»، «آتش» و «خورشید و آفتاب» در اشعاری که موضوع اصلی آنها مرگ است بن‌مایه نمادین هستند. بن‌مایه هستند چون تکرار شده‌اند و نماد هستند چون علاوه بر معنی اصلی خود بر معانی دیگری نیز دلالت می‌کنند.

۶. بحث اصلی

در بازه زمانی مورد بررسی این پژوهش، غزل نیز مانند سایر قالب‌های شعری، متأثر از فضای سیاسی و اجتماعی آن دوران بود؛ دورانی که جامعه وقوع یک انقلاب سیاسی و اجتماعی را تجربه می‌کرد. مبارزات سیاسی با حکومت پهلوی به زندانی شدن تعداد زیادی از مبارزان و حتی کشته شدن برخی می‌انجامید. انتقاد به ساختار حکومت، ستایش مبارزه با طاغوت و مقدس‌انگاری شهدا موضوعات رایج اشعار شاعران متعهد بود. فضای انقلابی آن دوران، اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه، استبداد و اختناق شدید حاکم بر فضای آن دوران، اعدام مبارزان، سرکوب آزادی‌خواهان و فضای جنگ تحمیلی و شهادت‌طلبی بستر مناسبی برای به‌نمایش گذاشتن موتیف مرگ بود.

بعد از جنگ تحمیلی در برخی موارد، غفلت، سهم‌خواهی، تجملگرایی، ریاکاری، خودخواهی، غرض‌ورزی، بی‌اعتنایی به اصالت‌ها و ارزش‌ها و دور شدن برخی از مسئولان از آرمان‌های انقلاب و بنیانگذار انقلاب از چشم اهالی فرهنگ دور نبود. شاعران با هدف ترمیم این آسیب‌ها، تغییر تدریجی آرمان‌های امام و انقلاب را گوشزد می‌کردند.

این تحولات و وقایع در ناخودآگاه شاعران رسوخ کرده و در جریان طبیعی کلام با استفاده از نمادهای برگرفته از طبیعت اطراف، در غزلیات نیز مانند سایر قالب‌ها تجلی یافته است؛ بنابراین بن‌مایه مرگ از اساسی‌ترین موتیف‌های غزل اجتماعی معاصر به شمار می‌رود.

از میان واژه‌های پرتکرار در آثار شاعران آنهایی که موضوع اصلی شعر هستند و با کلمات مکرر مضمون‌ساز می‌شوند موتیف شمرده می‌شوند. این تکرار غالباً نشانه‌ای است که آن واژه در معنای قاموسی خود به کار نرفته و حتی ممکن است معانی متعدد و متضادی پیدا کرده باشد. شناخت درست این نمادها و معانی متعدد آنها می‌تواند ادراک ما را از غزلیات اجتماعی معاصر بهبود ببخشد. موتیف‌ها و نمادها در تحلیل و بررسی آثار ادبی و مطالعات سبک‌شناسی از اهمیت بسیاری برخوردارند و با تجزیه و تحلیل آنها می‌توان به زاویه دید شاعر و ذهنیت و روحیه او و سطح فکر و اندیشه‌اش و نیز وضعیت سیاسی-اجتماعی دوره تاریخی زندگی او پی برد.

از مجموع ۱۲۳۶ غزلی که در بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۴ سروده و در کتاب *غزل اجتماعی معاصر* گردآوری شده‌اند، بن‌مایه ۳۰۸ غزل یعنی ۲۵ درصد غزلیات، مرگ است و اغلب این غزلیات در محدوده سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰ سروده شده‌اند. پربسامدترین واژه

مورد استفاده در این غزلیات، واژه مرگ و افعال و اصطلاحات مربوط به آن است. مرگ ۱۸۳ بار و افعال و اصطلاحات مربوط به آن ۱۸۷ بار در ابیات به کار گرفته شده‌اند.

بعد از مرگ، پربسامدترین واژه با ۲۸۵ مورد تکرار، شب است؛ که به همراه درد، سیاهی، خون، باد، آتش، تیغ، تیر، خنجر، زخم، خاکستر، غبار، سکوت، سردی، خزان، زمستان، بغض، غم، زندان، ویرانی، و پریشانی شبکه‌تداعی معانی موتیف مرگ را شکل می‌دهند. واژه شب تقریباً در تمام اشعاری که موتیف آن‌ها مرگ است، استفاده شده است. بسامد بالای این واژه نشان‌دهنده این نکته است که این واژه از محدوده معنای قاموسی خود فراتر رفته و به نماد تبدیل شده است. شب در غزلیات معاصر تقدس و پاکی‌ای را که در اشعار کلاسیک داشت از دست داده است و نمادی از **اختناق و استبداد حاکم** بر جامعه در این دوره تاریخی است. «استبداد عبارت است از تصرف خود سرانۀ فرد یا جمع در حقوق قوم و ملتی بدون ترس از بازخواست و سرانجام» (کواکبی، ۱۳۹۰: ۴۵) که اخلاق، اعتماد، آزادی، ابتکار و تلاش و قانون را از یک ملت می‌گیرد و منجر به رکود و ایستایی جامعه می‌شود. جمود و سکون و سکوت این جامعه راه را بر هر سخن و فریاد و اعتراضی می‌بندد. شاعران سیلابه‌های درد و خونابه‌های رنج خویش را می‌سرایند:

قرق است و قرقی و شب سر قمریان و مسلخ عجب است زین تغان که تو را قرار باشد
تو به رغم این تباهی بدرخش در سیاهی که به صبح، جغد ظلمت همه شرمسار باشد

«منصور اوجی» (همان: ۵۵۴)

گاهی شب نماد **جهل و بی‌سوادی سیاسی** است. بسیاری از مشکلات انسان و جوامع انسانی ریشه در جهل و نادانی دارد؛ از همین رو علی(ع) جهل را بزرگترین مصیبت انسان می‌داند و می‌فرماید: «أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ»^۱ (آمدی، ۱۳۶۶: ۳۷۱).

بی‌سوادی سیاسی به معنای عدم توانایی تجزیه و تحلیل است. فساد، استبداد و بی‌عدالتی اجتماعی از پیامدهای ناآگاهی سیاسی است. این بی‌سوادی عامل ایجاد استبداد و نیز باعث تداوم و شدت و ضعف آن است. جامعه مطلوب و برخوردار از عدالت، جامعه‌ای است که سیاست و سیاست‌ورزی در آن بر اساس آگاهی جریان دارد:

حیف است از تکاپو طرفی نبسته مردن یک عمر شب نشینی در شب نشسته مردن
خفاش سان پریدن در تیرگی چه حاصل؟ همچون شهاب باید شب را شکسته مردن

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۷۳

«سیدحسین حسینی» (مظفری ساوجی، ۱۳۹۳: ۶۶۷)

آنانکه در شب دار خوش بر قرار خویش اند اسطوره‌های غیرت در روزگار خویش اند
تا رهروان فردا گمراه شب نگردند اینان چراغ خورشید در شام تار خویش اند

«منصور اوجی» (همان: ۵۵۱)

شب گاهی نماد ناامیدی و یأس شاعر در اجتماع است. زمانی که هیچ روزنه و کورسوی
امیدی به هرگونه اصلاح یا تغییر وجود ندارد و شاعر مرگ را به چنین زندگی مایوس‌کننده و
پر درد و رنجی ترجیح می‌دهد. فضای ناامیدی آنچنان سایه افکنده است که شکوه و شکایت و
گفت‌وگو نیز بی‌ثمر می‌نماید:

دشت خسته، کوه ابری، آسمان خاکستری راه در پیش و زمین سرد و زمان خاکستری
چون شبان بی‌رمه در دشت شب دلتنگ ما نی شکسته، دل شکسته، آسمان خاکستری
در عزای لاله‌ها برسرزنان خاتون ابر خون گل می‌ریزد از چشم زمان خاکستری

«ذبیح‌الله ذبیحی» (همان: ۱۳۹۳)

شب مانده پگاه روبرو مرده ماییم و دلی و آرزو مرده
بر گمشدگان شام یلدایی مهتاب و چراغ کورسو مرده

«منصور اوجی» (همان: ۵۵۲)

گاهی شب نمایانگر تنهایی شاعر در فضای اجتماعی و سیاسی جامعه است؛ فضای ناامنی
که در آن حتی به دوستان به ظاهر صمیمی و یکدل نیز نمی‌شود اعتماد کرد:

خالی‌ام چون باغ بودا، خالی از نیلوفرانش خالی‌ام چون آسمان شب‌زده بی‌اخترانش
خلق، بی‌جان، شهر گورستان و ما در غار پنهان یأس و تنهایی من، مانند لوط و دخترانش
سرزمین مرگم اینک برکه‌هایش دیدگانم وین دل طوفانی‌ام دریای خون بی‌کرانش
پیش رویم شهر را بر سر سیه‌چادر کشیده روسری‌های عزا بر داغ‌دیده مادرانش
عیب از آنان نیست من دل‌مردم کز هیچ سویی در نمی‌گیرد مرا افسون شهر و دلبران

«حسین منزوی» (همان: ۱۷۸۴)

گاهی شب تنها پناهگاه شاعر است و او که از واقعیات جامعه خویش می‌گریزد، در دل رهایی و سکوت شب در جست‌وجوی آزادی است. شب‌هایی که شاعران آرزو دارند، آنقدر به درازا بکشد تا طلوع خورشید و سحر را نبینند؛ صبحی که مانند صبح عاشورا آکنده از خون و زخم و عزا و سیاهی است:

ابلیس فهم‌کش چو بنای ریا دمید	تبخال مرگ کنج لب ناله‌ها دمید
ای خامشان شهر سخن خونتان مباح	تبخال مرگ، کنج لب ناله‌ها دمید
شب بهترین پناه من اما نخفته چشم	نالم که صبح شوم دگر ای خدا دمید
گور دهان گشوده ضحاک مغزخوار	شد کوره‌ای که کوه دماوند را دمید

رحیم معینی کرمانشاهی «همان: ۱۰۱۳»

در کنار این واژگان سرد و سیاه و ناامیدکننده، واژه‌هایی چون بهار، روز، صبح، سحر، آفتاب، خورشید، ماه، چراغ، نور، عشق، گرما، سپیده، مشعل، شعله، ستاره و فانوس نیز در شبکه معانی پیچیده موتیف مرگ وجود دارند که همنشین شب می‌شوند و بیانگر روزنه‌های امید و روشنایی و آزادی و پیروزی؛ اما این واژه‌های امیدبخش در مقایسه با شبکه معانی‌ای که بار منفی دارند، بسامد بسیار پایین‌تری دارند. روحیه شاعران این دوران چنان آکنده از ناامیدی و سیاهی است که شاعران از این واژه‌های به ظاهر مثبت نیز به نحوی استفاده می‌کنند که کارکرد منفی دارند و رنج و اندوه شاعر و روزگار او را نشان می‌دهند. برای مثال، واژه‌های چراغ، آتش، شعله و شمع، روشنی‌بخش و گرمابخش هستند که نتیجه‌اش ظلم‌ستیزی، راهنمایی، حقیقت‌نمایی و افشاگری است و می‌توانند معنای مثبتی داشته باشند؛ اما در این اشعار اغلب کاربرد واژه‌های منفی در لایه‌های معنایی موتیف مرگ، چنان غلبه دارد که جنبه مثبت این واژگان امیدبخش را کنار می‌زند و کمرنگ می‌کند. «در مقابل عارف دیروز، شاعر متعهد امروز همواره در پی روشنایی و روز است. او می‌خواهد همه چیز را در عیان ببیند؛ چرا که فردی است درگیر با مسائل سیاسی و اجتماعی؛ یعنی زندان، استبداد، ستم و زنجیر» (پورنامداریان، ۱۳۸۷: ۱۶۰).

گاهی شاعر روزنه بسیار کوچکی از امید را در برابر خود می‌بیند، امید به آمدن یک منجی که با فانوس کوچکی، اندکی از ظلمت شب بکاهد. این روشنان و روشنگران حتی بعد از مرگ نیز همچون چراغی هستند تا دیگر مبارزان و آزادیخواهان مسیر حق‌طلبی را گم نکنند:

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۷۵

به باغ خاطره آواز سبز باران را	بخوان و تازه کن اندوه داغداران را
سپیده می‌وزد از دور ای فرشته نور	احاطه کن شب دلگیر سوگواران را
به گور سوختگان مشعلی برافروزد	که شب به یاد سپارد ستاره باران را

«شهرام وفايي» (همان: ۱۸۸۹)

واژه پربسامد بعدی با ۱۹۹ مورد تکرار، **روز و صبح** است که در غزل این دوره اغلب در معنای مثبت و امیدبخش خود به کار نمی‌رود و با واژه‌های درد، خون، شب، غبار، خاک، مرگ، تیغ، غم، عزا، داغ، و ظلمت هم‌نشین است. این صبح اغلب تیره و تار است و غباری از ناامیدی آن را فرا گرفته است؛ صبحی که تفاوتی با شب ندارد و آمدنش به جای نویدبخش بودن و تزریق امیدواری، معنای پایدار بودن درد و رنج شبانه را دارد. صبح در این اشعار در تیرگی و دردناکی، دست کمی از صبح عزا ندارد. مرگ و فاجعه آنچنان فراوان و بسیار است که آمدن صبح و تالو خوردن نمی‌تواند ذره‌ای از سیاهی و ظلمت آن بکاهد:

صبح سفر کرده یا شب است شبانه؟	مرده سحر یا گم است روزن خانه؟
خون شفق بر گلوی سرخ چکاوک	شب‌پره گسترده پر کران به کرانه
ضحۀ زنجیریان و فهقه دیوان	مرگ اهورا سرود اهرمانانه
صولت سرمای زمهریر زمستان	کوی به کو برده نعل نور به شانه

«محسن پزشکیان» (همان: ۶۲۰)

صبح غالباً نماد **روشنی و آزادی و بیداری** است و طلوع خورشید و برآمدن روز، نمودار راهنمایی و هدایت و حقیقت‌نمایی و افشاگری، که ظلمت‌ستیزان انتظار آن را می‌کشند؛ صبحی روشن و طلایی و شادی‌آور و امیدبخش که نماد نیکبختی و پیروزی است. در اغلب اشعار این دوره نیز شاعران منتقد چنین انتظاری از روز و صبح دارند و گویا این انتظار برآورده نمی‌شود. هر چه هست، سکوت است و تیرگی:

حنجره‌ها روزه سکوت گرفتند	پنجره‌ها تار عنکبوت گرفتند
نعره زدم عاشقان گرسنه مرگند	درد مرا قوت لایموت گرفتند
خط خطا بر سرود صبح کشیدند	روشنی صفحه را خطوط گرفتند

«قیصر امین‌پور» (همان: ۱۱۸۷)

خاموشی و سیاهی نیز ۱۱۲ مرتبه در ابیات به کار رفته که حاکی از فضای بسته سیاسی و اجتماعی و خفقان حاکم بر جامعه است.

سیاه، تیره‌ترین رنگ‌ها است و در واقع خود را نفی می‌کند. سیاه نمایانگر مرز مطلق است که در فراسوی آن، زندگی متوقف می‌گردد، لذا بیانگر پوچی و نابودی است. سفید، همانند صفحه خالی است که باید داستان را روی آن نوشت؛ ولی سیاه نقطه پایانی است که در فراسوی آن هیچ چیزی وجود ندارد. (لوچر؛ ۱۳۷۶:۹۷)

به مرگ ثانیه‌ها چشم روزگار گریست	درخت مرد و به بالین او بهار گریست
ستاره‌ها همه خاموش در کرانه شب	به انتهای افق ماه در حصار گریست
جوانه‌ها همه مردند بی‌ترانه آب	به باغ زرد خزان ابر بی‌قرار گریست
طنین نعره تاریخ در گلوی قرون	به گور سرد زمان روح انتظار، گریست

«نصرالله مردانی» (همان: ۹۶۰)

در مقابل این سیاهی و تیرگی که نماد ظلم و ستم است، نور و روشنایی تنها ۵۱ مرتبه در ابیات استفاده و در اکثر موارد در معنای سلبی به کار رفته است:

صولت سرمای زمهریر زمستان	کوی به کو برده نعلش نور به شانه
--------------------------	---------------------------------

«محسن یزشکیان» (همان: ۶۲۰)

باد خزان چو برق بلا حمله می‌کند	گویی سپاه مرگ عنان‌ریز می‌رسد
بی‌نردبان نور که تا خاک می‌رسید	مرگ سیاه شب‌نم ناچیز می‌رسد

«محمد قهرمان» (همان: ۱۶۶۰)

واژه پرکاربرد بعدی در شبکه تناسب معانی موتیف مرگ، بهار است و با ۱۲۱ مرتبه تکرار بسامد بالایی دارد. اغلب در تقابل با زمستان، خزان یا پاییز و به همراه واژه‌های مرگ، خون، شب، سبز، سرخ، خاک، باد، ابر و باران به کار رفته است، هرچند بسامد این تلقی مثبت از بهار بسیار پایین است:

ای کاش بادی بیاید تا باز باران بگیرد	شاید که این خاک مرده بار دگر جان بگیرد
چشم انتظار بهارم با بیرق سبز و سرخس	با فوجی از ابر و خورشید داد از زمستان بگیرد

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۷۷

چشم انتظار درختم شاید که برخیزد از خواب تا خون دود در رگ برگ از مرگ تاوان بگیرد
بیزارم از بی‌خیالی از مرگ از خشک‌سالی ای کاش بادی بیاید ای کاش باران بگیرد

«صمد جامی» (همان: ۱۲۹۸)

بهار در اغلب این اشعار، کارکرد مثبت و امیدبخشی ندارد؛ بهاری است که همراه خون و باروت و داغ و تابوت و در یک کلام همراه مرگ آمده است؛ بهاری شوم که نویدبخش زندگی نیست؛ بلکه پیک مرگ است. یا به عبارتی، خزان و زمستان آنچنان بلاخیز و ویرانگر بوده‌اند که رمق و تاب و توانی برای بهار به جا نگذاشته‌اند:

چه بهاری است که می‌آید و زهرابۀ مرگ دم به دم می‌چکد از داس شقایق‌چینش
چه بهاری است که در دایره‌ای از کف و خون چون گلی یخ‌زده پریخته بلدرچینش

«سعید بیابانکی» (همان: ۱۲۵۸)

در تقابل با بهار، شاعران زمستان، خزان و پاییز را ۱۱۲ مرتبه به کار برده‌اند و اغلب با باد، بهار، مرگ، شب، سردی، زردی و سیاهی، خواب، خاک، ابر، خون، زاغ و زغن، تیر و باغ هم‌نشین‌اند. زمستان و خزان، حکایت از فضای سرد و تاریک و دلهره‌آور اجتماع را دارند. این سردی و تاریکی در برهه‌های مختلف دلایل متفاوتی دارد؛ مبارزات انقلابی و تبعات آن، جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، و یا دوری از آرمان‌های امام و انقلاب در سالهای پس از آن:

با گریه گفته بود در آن شب به من کسی تا دل نسوخت با تو نگوید سخن کسی
دیری‌ست در خرابۀ دل مرده است عشق آخر نخواند مرثیه‌ای یک دهن کسی
پاییز بود و لاله در آغوش خاک سرد حاجت نداشت هیچ به غسل و کفن کسی
من مرگ را به چشم چشیدم در آن غروب جز آفتاب داشت دل سوختن کسی؟

«سیدمحمد عباسیه کهن» (همان: ۱۶۰۶)

گاهی نیز خزان و زمستان در هم‌نشینی با مرگ، نمایانگر ناامیدی و یأس هستند. پاییز، زمستان، تاریکی و سردی نمادهای سکون، سکوت و افسردگی هستند. این‌ها صفات جامعه‌ای است که استبداد، ظلم، تباهی و اختناق بر فضای آن چیره است. پاییز و زمستان، سبب مرگ گل‌ها و درختان‌اند و شاعران با این دو فصل، تصاویر فراوانی را از مرگ آزادپخواهان توصیف می‌کنند:

نه پای رفتن، نه تاب ماندن، چگونه گویم درخت خشکم؟
عجب نباشد اگر تبرزن، طمع بیندد در استخوانم!
در این جهنم، گل بهستی، چگونه روید؟ چگونه بوید؟
من ای بهاران، ز ابر نیسان، چه بهره گیرم که خود خزانم؟
صدای حق را سکوت باطل در آن دل شب چنان فروکشت
که تا قیامت در این مصیبت گلو فشارد غم نهانم
چنان سراپا شب سیه را، به چنگ و دندان درآورم پوست
که صبح عریان به خون نشیند، بر آستانم، در آسمانم

«نادر نادرپور» (همان: ۱۰۵۲)

شب فراخ و سینه تنگ و همدمی باید که نیست
زخم هست و دشنه هست و مرهمی باید که نیست
می چکد خون چراغ نیمه جان از تیغ باد
کوچه ها را زین خموشی ها غمی باید که نیست
چشم خونین افق ها داغدار لاله هاست
این بیابان را غبار ماتمی باید که نیست
چشم تاراج خزان باز است و دست خوشه چین
باغ را اندیشه بیش و کمی باید که نیست

«احمد حیدریبگی» (همان: ۱۳۵۲)

واژه پرتکرار بعدی **درخت** است که با در نظر گرفتن انواع گونه های آن، ۱۱۸ مرتبه تکرار شده و اغلب هم نشین واژگانی چون تبر، دار، بهار، خزان، زمستان، برگ و باد است. در میان جوامع مختلف، درخت نشانه دوستی، صلح، دانش و تقدس بوده و هست. در باورهای آیینی، دینی و ملی ما ایرانیان درخت از دیرباز جایگاه ویژه ای داشته است. در ادبیات، «درخت نماد و منبع زندگی و پویایی زندگی است». (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۱۸۷) این معنی در غزل معاصر نیز بارها تکرار شده است و شاعران درخت را در مقابل دار و به عبارتی، زندگی را در مقابل مرگ قرار داده اند:

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۷۹

حتی اگر غبار نشسته ست	بر شیشه‌ها بهار نشسته ست
با این همه چه برف غریبی	بر سنگ این مزار نشسته‌ست
جای درخت‌های صنوبر	در این بهار دار نشسته ست

«مصطفی علی‌پور» (همان: ۱۶۲۵)

شهر خالی شد از درخت و بهار	دارها شادمانه رقصیدند
قطع کردند با تبر آن‌گاه	دست مبهوت باغبان‌ها را

«محمدحسین صفاریان» (همان: ۱۵۶۴)

حیات مجدد درخت بعد از هر زمستان و از سر گرفتن زندگی دوباره، آن را به صورت نماد
فناناپذیری مطرح می‌کند:

گفتم آری به دارمان بزیند	چاره جز ریسمان نخواهد کرد
مطمئن باش این زمین با ما	آنچه کرد آسمان، نخواهد کرد
مرد بیرون از بدن باشد	مرگ بر آدمی که تن باشد
مرد اگر لایق شدن باشد	تکیه حتی به جان نخواهد کرد
گر بماند دل فقط یک برگ	پیش سرشاخه‌های خشک درخت
هیبت پرشکوه و لختش را	هیچ بادی خزان نخواهد کرد

«قاسم رفیعا» (همان: ۱۴۳۲)

از طرفی برهنه شدن هر ساله درخت و دوباره برگ و بار آوردنش، نشانه مرگ و باززایی
آن است:

چشم انتظار درختم	شاید که برخیزد از خواب
تا خون دود در رگ برگ	از مرگ تاوان بگیرد

«صمد جامی» (همان: ۱۲۹۸)

این تکه‌های سرب شاید شادباش توست	وقتی تتق تق سینه دیوار می‌رقصی
تقدیر سرسبزی و سرخی زبان این است	همچون درختان می‌شوی تکرار میرقصی

«صالح سجادی» (همان: ۱۴۷۱)

«درخت شکوه مرگ است؛ زیرا ایستاده می‌میرد، در حالی که ریشه‌هایش عمیقاً در خاک رسوخ کرده‌اند. درخت رمز مبارزه بی‌امان است». (واثقی: ۱۳۳۶: ۲۸) به همین سبب است که در اغلب ابیات و اشعار شعر پایداری، به مقتضای فرصت، درختان عرض اندام می‌کنند. در غزل اجتماعی معاصر، درختان نماد مبارزان هستند؛ مبارزان در راه آزادی که در جست‌وجوی حق و حقیقت با ظلم و ستم و جنگ و استبداد در ستیزند:

تپیدن رگ جان، لحظه‌ای قرار نداشت	شبی نبود که موجی از انفجار نداشت
کنار مرگ درختان نشسته بود به خویش	دل صنوبری‌ام ریشه در بهار نداشت
میان جاده خون مرکبی شناور بود	دریغ و درد که بر زین خود سوار نداشت
چراغ خان شما شد چراغ خانه ما	شهید ما که چراغی سر مزار نداشت

«شیرینعلی گلمرادی» (همان: ۱۷۰۰)

در فرهنگ کهن ما، درخت سرو همواره مقدس شمرده شده است. از زمان هخامنشیان، سرو به عنوان یک نماد مقدس مذهبی در هنر ایران مورد توجه بوده است؛ به طوری که نقش درخت سرو، تنها درخت نمادینی است که در دیوارنگاره‌های پایتخت هخامنشیان حکاکی شده است. درخت سرو می‌تواند نماد ملت ایران باشد که بر اثر باد و طوفان، گاهی خمیده می‌شود؛ اما هرگز تنه آن نشکسته است؛ ملتی که در کنار فروتنی و افتادگی، سربلند و سرافرازند:

چه حسرتی است مرا ای زلال جاری آب	که مرده‌ایم به مرداب و نیست تسکینی
به استواری سرسبز سروها سوگند	به لاله‌زار وطن غیر دوست نگزینی

«افسر معرفت» (همان: ۹۹۷)

سرو در برابر خشکسالی، بسیار مقاوم و در برابر طوفان‌ها مستحکم است. طوفان‌ها و حوادث می‌توانند کمر سرو را خم کنند؛ اما هرگز قادر به شکستن آن نیستند. این مقاومت و استواری، دستمایه هنرنمایی شاعران شده است. مانند این بیت و ابیات مشابه که در آن سرو، نماد جانبازان و جنگاوران جان بر کف است:

فکر بال تو را نمی‌کردند،	روح ترخیص می‌شد از بدنت
و تو بالای تخت می‌دید،	کفنت را ملاف‌هات کردند

جا ندارند در هبوط خزه، سروها- جمله‌های معترضه-
زود رفتی به حاشیه ای متن، زود حرف اضافه‌ات کردند

«عباس احمدی» (همان: ۱۱۵۳)

«پیشینیان درختان همیشه‌سبزی چون سرو را درختان بهشتی می‌دانستند؛ به همین دلیل از دیرباز مردم سرو را دارای مفاهیم رمزی و نمادین و قدرت اساطیری می‌دانستند». (آل‌ابراهیم دهکردی، ۱۳۹۵: ۱۰۶) سرو از لحاظ مقاومت و پایداری نماد **مردان بزرگ** و رهبران پیشرو است؛ به همین دلیل، ردپای آن در انواع هنرها، از جمله ادبیات و متون باستانی، نگارگری‌ها، حکاکی‌ها و نقوش قالی‌ها در دوره‌های مختلف تاریخ این سرزمین، مشاهده می‌شود:

سر گشت و گل ندارم بخدا درین بهاران که دوباره لاله‌زار است بساط سبزه‌زاران
ز کدام چشمه‌ساران به نشاط خورده این گل؟ که چنین شکفته گلگون، نکند ز خون یاران؟
تو پیرس آه یارا! گل خون، بگو خدا را تو که مونس نسیمی چه خبر ازان سواران؟
غم مرگ سرو ما را به بنفشه‌ای مگویی که بنفش جامه آیند به سوگ سوگواران

«منصور اوجی» (همان: ۱۲۰۵)

موتیف پرتکرار بعدی، **باغ** است که ۱۱۷ مرتبه به کار گرفته شده و در غزل این دوره اغلب نماد **وطن** است؛ وطنی غارت شده و درگیر ستم که وقتی با واژگان خزان‌زده و آتش‌گرفته و فسرده و تبرخورده همراه می‌شود، نشان از یأس و ناامیدی مردم جامعه دارد؛ جامعه‌ای که در آن هیچ‌چیز و هیچ‌کس در جای درست خود واقع نشده است. کسانی بر مسند قدرت تکیه زده‌اند که جز تباهی و فریب و ستم دستاوردی ندارند و آنان که به حق شایسته چنین جایگاهی هستند، یا شکنجه و زندانی می‌شوند و یا کشته می‌شوند. شبکه‌ی تناسب معانی همراه باغ اغلب تبر، خزان، زمستان، خاکستر، آتش، خون، باد، باران، برگ، زاغ، سبزه، درخت، داغ و سوخته است:

به باغ غمزده آتش گرفت برگ چناران کلاغ خسته خبر می‌دهد ز ریش باران
غریو شیون زاغان دلفسرده بر آمد به جای نغمه شیرین قمریان و هزاران

«فریدون توللی» (همان: ۶۴۵)

بر درخت پیر باغ، سایه تبر شدند برگ‌ها که ریختند، زاغ‌ها خبر شدند

چشمه، پیش چشم ایل، قطره قطره دود شد خیمه‌های داغدار باز شعله‌ور شدند
آسمان سبز مُرد، هیچ اختری نماند کاروانیان گسیج، ناامیدتر شدند
چشم، باز می‌کنیم عصر جاهلیت است گورها عمودی‌اند، دختران پسر شدند

«سید ضیاءالدین شفیعی» (همان: ۱۵۱۸)

بعد از آن، باد ۱۰۵ مرتبه مورد استفاده شاعران قرار گرفته است. در شعر سنتی، باد کاربرد مثبتی دارد و اغلب نماد پیام‌رسانی میان عاشق و معشوق است؛ اما در غزل اجتماعی این دوره، عنصری ویرانگر است و نماد نابودی و نابودگری است.

در شرایط اجتماعی که تنها تاریکی ظلم و تجاوز و دیکتاتوری گسترده شده، بادهای حاکمان چنین سرزمینی به شمار می‌روند. این پدیده طبیعی در آثار شعرای معاصر، اغلب منفی و چونان عنصری مهاجم، ویرانگر و ستمکار استعمال شده است. نمادی است از عوامل غارتگر، چپاولگر و آشوبگر جامعه، ظلم و بی‌عدالتی، استبداد و حاکم جفاپیشه که ثمره‌ای جز اندوه و درد برای جامعه ندارد (نظریانی، ۱۳۸۸: ۱۴۹).

باد در این اشعار با واژه‌هایی چون خزان، سردی و سرما، مرگ، موج، خون، دشنه، خاک، طوفان، غبار، تبر، بلا و شب شبکه تناسب معنایی مرگ را ایجاد می‌کنند:

نسیمی گذر نکرد، بر این لاله‌های زرد جز آن تندباد سرد که بارد بلا هنوز
نیامد سحرگهان، به فریاد هم‌رهان که پیچیده بر جهان، شب دیرپا هنوز

«فریدون مشیری» (همان: ۱۷۵۷)

گاهی «باد به دلیل انقلاب درونی‌اش، نماد بی‌ثباتی، ناپایداری و بی‌استحکامی است. در ادبیات یونان، بادهای خدایان آشفته و سراسیمه‌ای هستند که در عمق غارها منزل دارند...» (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ج ۲: ۶-۸) در جامعه‌ای که خیزش، شورش، انقلاب یا جنگی را تجربه می‌کند، بی‌ثباتی در همه ارکان اجتماع امری اجتناب‌ناپذیر است:

شب را به تیره‌بختی با خود یگانه دیدم از روسیاهی خویش در شب نشانه دیدم
تا بال و پر گشادم بر خاک ره فتادم در دست باد دیدم تا آشیانه دیدم
در دوره‌ای که خیزد از هر سری صدایی در سوگ ساز ماندم مرگ ترانه دیدم
از جان خود شدم سیر بودم جوان شدم پیر از بس در این گلستان مرگ جوانه دیدم

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۸۳

آیینۀ زمین شد گویی شفق که در آن رودی به وسعت عصر از خون روانه دیدم

«محمد قهرمان» (همان: ۱۶۶۱)

گاه باد نماد آشوب و خیزش است و نشان از انقلاب و طغیانی درونی دارد. شاعران با انتقاد از شرایط موجود لزوم اصلاح شرایط را هشدار می‌دهند. آن‌ها این ویژگی را به طور بالقوه در خود یا دیگران می‌بینند و در این راه برخی ناامید و بی‌انگیزه و خسته‌اند و برخی امیدوار:

ای دل آتش چکد از ناله سرد من و تو	رقصی آغازد اگر خنجر درد من و تو
گردبادیست که در چنگ سکوت افتاده‌ست	غیرت حنجره شعله‌نورد من و تو
گرم کن معرکه را از تپش عربده‌ها	ای نفس کشته تیغ دم سرد من و تو
آی! لب‌خوانی و لکنت که به ما می‌بارند	نقش مرگ است در آیینۀ درد من و تو

«هادی سعیدی کیاسری» (همان: ۱۴۷۷)

موتیف بعدی خاک است و ۸۴ مرتبه در این اشعار تکرار شده است. از خاک با صفت تیرگی یاد می‌شود، برخلاف آب که با صفت روشنی همراه است. واژه‌های هم‌نشین خاک، سردی، تیرگی، مرگ، خون و باد هستند. خاک نماد آفرینش و خلقت انسان به شمار می‌رود و به همان نسبت نیز نماد گور و مرگ محسوب می‌شود. در اشعار این دوره، منظور از خاک اغلب مرگ است:

دهان خاک گرسنه، طنین زوزه مرگ

ز فالنامه این گرگ پیر فال مراست

«علیرضا طبایی» (همان: ۱۵۷۹)

عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها	خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد باری
روی میز خالی من، صفحه باز حوادث	در ستون تسلیت‌ها نامی از ما یادگاری

«قیصر امین‌پور» (همان: ۱۱۸۹)

خاک گاهی نیز نماد زایش و پرورش است. از گذشته‌های دور باور به آفرینش آدمی از خاک وجود داشته است و بر این اساس، زندگی انسان از خاک شروع می‌شود و خاک نشانی از باروری است. همچون دانه‌ای که سر از دل خاک بیرون می‌آورد، کشته‌شدگان در راه مبارزه

برای آزادی نیز بعد از مرگ تکثیر می‌شوند. شجاعت و دلیری آنان به نسل‌های بعد منتقل می‌شود و گویی همان‌ها از خاکی که روزی در آن دفن شده بودند، دگر باره زاده شده‌اند:

ای جهانی سوگوار از مرگ بی‌هنگامتان تا جهان جاری‌ست جاری باد بر لب نامتان
ای شما چون دانه بودن را پذیرا زیر خاک چتر بشکوهی برآرد سر ز هر بادامتان

«سیمین بهبهانی» (همان: ۵۸۵)

ما را بمیرانید حرفی نیست، ما را بسوزانید طوری نیست
خاکستر ما هم اگر باشد، چون چشمه‌ها از خاک می‌جوشیم
یک دل نه صد دل عاشق مرگیم ما را مترسانید از مردن
ما از نژاد سربهدارانیم، ما مردمانی داربردوشیم

«مهرشاد شیخ‌محمدی» (همان: ۱۵۴۱)

خاک در اشعار اجتماعی گاهی نیز نماد وطن است:

بس لاشه در آوار با مرگی عمودی سقف دروغینی که می‌ریزد به زودی
اینجا صدای x: دنیا رو به قحطی است میزان مرگ و میر در رشدی صعودی
امنیت از این خاک مادر مرده رفته‌ست خوابند دربانان درهای ورودی

«علیرضا نسیمی» (همان: ۱۸۶۱)

خاک نماد پستی و حوض و پلیدی نیز است و در تقابل با آسمان که نماد بلندی و سرافرازی و شکوه و پاکی است، قرار می‌گیرد:

ای اشک شباهنگت آینه صد اندوه ای ناله شبگیرت آهنگ عزا دریا
با کوبه خورشید در پای تو می‌میرم بر دار به بالینم دستی به دعا دریا
امواج تو نعشم را افکنده در این ساحل دریا بمراد دریا دریا
دور از خس و خاکم کن موجی زن و پاکم کن وین قصه مگو با کس کی بود و کجا دریا

«فریدون مشیری» (همان: ۹۸۱)

پرواز کن تا نمایی در حیطة خاک و خاشاک تو مایلی تا بمانی من می‌روم تا نمانم

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۸۵

خاکستر سردی از من می‌ماند و جای پایی در معبر باد و باران آن عابر بی‌نشانم

«غلامحسین عمرانی» (همان: ۱۶۲۹)

بعد از خاک، آتش با بسامد ۸۱ مرتبه، پرتکرارترین نماد است و معمولاً با جهنم، مرگ، خون، زردی، سرخی، داغ، خاکستر، شعله و سیاوش هم‌نشین شده است. آتش در اشعار اجتماعی معاصر، برای به تصویر کشیدن شرایط جامعه کاربرد گسترده‌ای دارد و به مفاهیم گوناگونی دلالت دارد. گاه دلالت بر احیا و تولد دوباره و رستاخیز دارد؛ زیرا ققنوس، پرنده افسانه‌ای که تنهاست و جفتی ندارد، فقط از طریق سوختن در آتش است که می‌تواند تکثیر شود. بعد از سوختن این پرنده، از خاکسترش ققنوسی دیگر متولد می‌شود:

زخم هاتان را بیوشانید مهر تهمت است	برق تیغ تشنه جلاذ را باور کنید
چلچراغ کاخ‌ها خون شهیدان شماس	مردم! آتش‌خانه بیداد را باور کنید
گورشان گرد فراموشی گرفت و محو شد	مرگ آن مردان آتش‌زاد را باور کنید

«غلامرضا کافی» (همان: ۱۶۷۲)

بسامد کاربرد تلقی مثبت از آتش، در این اشعار بسیار پایین است و اغلب آتش دلالت بر

ناامنی و استبداد دارد:

سرما به استخوان درختان رسیده است	گویا تبر به دست زمستان رسیده است
برگی نمانده است ز افسانه بهار	این داستان به نقطه پایان رسیده است
آلوده نیست دامنم از خون ارغوان	خون دل است آنچه به دامان رسیده است
از مرگ فوج غزالان خبر رسید	نوبت به گرگ‌های بیابان رسیده است
از شعله‌ای که صاعقه زد بر تن درخت	آتش به سقف کلبه دهقان رسیده است

«شیرینعلی گل‌مرادی» (همان: ۱۶۹۸)

گاهی نیز آتش که منتشر کننده شعله و نور است، نماد هدایت و روشنگری است:

زندگی نامدم این مغلطه مرگ و دم، آه	آب از جوی سرابم دهد، آینه من
شعر قرآن و اوستاست، کزین سان دم نزع	خانه روشن کند از سوز من و سینه من
سال دیگر که جهان تیره شد از مسخ فرنگ	یاد کن ز آتش روشنگر پارینه من

«مهدی اخوان ثالث» (همان: ۵۲۳)

شب عروسی من ماه را کفن کردند
اشارتی پر و پیمان به خون من کردند
گرفت دست مرا باد بی سروپا، مست
درخت‌های گشن را چو ریشه‌کن کردند
ز رفتن آب دگر ایستاد و سنگ وزید
شبی که سرب نفس گیر در دهن کردند
من از حوالی بیداد آتش آوردم
چه جامه‌ها که ز خاکسترم به تن کردند

غلامحسین اولاد (م.اندیش)» (همان: ۵۶۳)

«وجه نابودگر آتش وجهی منفی در بر دارد و مهار آن نیز عملکردی شیطانی است. وجه
ویرانگر آتش می‌سوزاند؛ ولی مایه رستاخیز و تطهیر و زندگی دوباره نمی‌گردد» (شوالیه و
گربران، ۱۳۸۸: ۶۶/۲).

خسته‌جگر، معطل صبح قیامتم
می‌خواهم آتشی بوزد بر سلامتم
مرگ عقیم! خاک به دردم نمی‌خورد
آتش، گرفته است به باد ملامتم

«حسین تقدیسی» (مظفری ساوجی، ۱۳۹۳: ۱۲۹۰)

آتش

در آیین‌های سرسپردگی، نشانه مرگ و باززایی و خیزش به شمار می‌رود و با اصول
متناقض خاک، آب، در ارتباط است. آتش رمز مرگ و باززایی و از نمادهای تطهیر است.
در نمادگرایی تمدن‌های اقوام باستان آتش دارای سرچشمه‌ای قدسی است و پرتوهای آن
بسان پرتوهای خورشید رمز تولد دوباره، تطهیر و اشراق است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸:
۶۳/۱).

آرام خفته‌ای و دگر تب نیست
آن التهاب هرشب و هرشب نیست
درد و تب این دو یار قدیمی هم
دیگر سراغی از تو نمی‌گیرند
زین پس غم زمانه نخواهی خورد
بر شانه بار درد نخواهی برد
ای دوست زنده‌ای و نخواهی مرد
اسطوره‌های عشق نمی‌میرند
این واژه‌ها حقیرتر از آنند
تا ترجمان تسلیتی باشند
آنجا که بغض‌های فروخورده
آشفشان بسته به زنجیرند

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۸۷

ای کاش مرد آتش و خون بودند افراسیاب جنگ و جنون بودند
گرسبوزان دون و زبون اینجا پیران این جماعت بی‌پیرند

«دکتر محمدرضا ترکی» (همان: ۱۲۸۵)

احساس می‌کنم که کسی چون مرگ با پنجه‌اش گرفته گلویم را
این نعش نعش سرد من آیا نیست بر چوبه صلیب زمان مانده‌ست؟
این سایه شکسته که می‌بینید یک روز مرد آتش و توفان بود
امروز اگر چه خسته و دل‌مرده بر ساحلی بدون نشان مانده‌ست

«رسول رحیمی دیزجی» (همان: ۱۴۲۴)

آتش گاهی نیز دلالت بر احساسات عمیق چون خشم، عشق، ترحم، خشونت و... دارد.
شاعران آهی را که از سویدای دل برمی‌خیزد، آتش خیز توصیف می‌کنند. آن‌ها جفا‌های معشوق
یا سختی‌های روزگار را چون آتشی سوزنده که بر جان‌شان افتاده، می‌دانند:

از باده‌ات ای مرگ مرا گرم بنوشان مردم ز عطش در گذر آب‌فروشان
با این همه گلخن چه کند یک دل خونین من دیگ دلم آتش سرخ است؛ بجوشان

«علیرضا قزوه» (همان: ۱۶۵۶)

واژه دیگر در حوزه معنایی مرتبط با موتیف مرگ، **خورشید و آفتاب** است که ۷۵ مرتبه
تکرار شده است و اغلب با واژگان سرخی، تاریکی، ظلمت، سیاهی، آتش و شعله همنشین
است. طلوع خورشید، تابش آن در طول روز و مرگش هنگام غروب، نمادی از زندگی انسان
در جهان، یعنی تولد، زندگی و مرگ اوست و طلوع مجدد خورشید در روز بعد، نشان زندگی
دوباره و رستاخیز است. خورشید روشنایی و گرما می‌بخشد و نشانه حیات و سرچشمه نیروی
انسان و کیهان است. در بسیاری از اشعار خورشید و آفتاب نماد **زندگی و سرزندگی** و ظلمت
و تاریکی نماد مرگ و دل‌مردگی‌اند:

خالی‌ام چون باغ بودا، خالی از نیلوفرانش خالی‌ام چون آسمان شب‌زده بی‌اخترانش
خلق، بی‌جان، شهر گورستان و ما در غار پنهان یأس و تنهایی من، مانند لوط و دخترانش
سرزمین مرگم اینک برکه‌هایش دیدگانم وین دل طوفانی‌ام دریای خون بی‌کرانش

پیش رویم شهر را بر سر سیه چادر کشیده روسری‌های عزا بر داغ‌دیده مادرانش
عیب از آنان نیست من دل‌مردم کز هیچ سویی در نمی‌گیرد مرا افسون شهر و دلبران

«حسین منزوی» (همان: ۱۷۸۴)

وای از غربت نگاهی بر عذابم افکنید مردم از ظلمت دمی در آفتابم افکنید
زندگی در غربت غرب است از مردن بتر باز در ایران در آن ملک خرابم افکنید
مردم از درد غریبی شوکران مرگ کو؟ تا بنوشانید و تا محشر به خوابم افکنید

«منوچهر امیری» (همان: ۱۱۷۸)

گاهی نیز خورشید نماد آرزوها و آرمان‌های از دست رفته یا دست‌نیافتنی است که غبار
تیره ابرهای ظلم و بی‌عدالتی و جهل، مانعی برای دستیابی به این آرزوهاست:

هر خط لوح ضمیر تو حدیثی ست ز مرگ

داغ یاران کهن از دل و جان با تو چه کرد؟

چشم نگشودی و شد فرصت خورشید ز دست

ای شب آلوده بین خواب گران با تو چه کرد؟

«بهمن صالحی» (همان: ۱۵۶۰)

گاهی خورشید نماد عشق و محبت است که در مقابل تاریکی و ظلمت قرار دارد که آن
هم بازتابی از ظلم و دشمنی‌ای است که جامعه با آن روبه‌رو بوده است:

از من گذشت، دل به طپش‌های من میند عشقی که خانه‌زاد دلم بود، مرده است

یعنی که آفتاب یقین‌های مشرقی در این نگاه سرد و مه‌آلود مرده است

«سید عبدالحمید ضیایی» (همان: ۱۵۷۶)

تنهاترم از عشق بعد از مرگ فرهاد تنهاتر از اشکی که از چشم تو افتاد

تنهاتر از شبنم که بعد از مرگ خورشید خود را بدست تیرگی‌های زمین داد

«سودابه امینی» (همان: ۱۲۰۰)

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راحله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۸۹

خورشید در مواردی نیز، نماد حق و حقیقتی است که اگر طلوع کند، بر ظلمت و وحشت پیروز می‌شود:

جنگل مغرور با دست تبر جان داده بود وقتی آن شب شهر را قحطی زد و سرما گرفت
بوی مرگ انگار می‌آمد کسی حتی نگفت سردی آهن چرا خورشید را از ما گرفت؟

«مهدی فرجی» (همان: ۱۶۳۴)

خورشید منبع نور، گرما و زندگی است. نور خورشید نشانه‌ی اثرات آسمانی یا معنوی هستند که به زمین می‌رسند. نور خورشید از یکسو زندگی بخش است و از سوی دیگر نمایانگر همه چیز است. با طلوع خورشید و روشنایی مطلق آن، می‌توان حق را از باطل ممتاز کرد. در این معنی، خورشید نماد انسان هدایتگر و روشنگری است که فریاد حق و حقیقت و عدالت‌طلبی و آزادی سر می‌دهد:

در آن سپیده که خورشید را به دار زدند ستاره‌ها شب مشکوک را هوار زدند
کدام صاعقه شب را به انفجار کشید؟ که ابرهای سیه تا سپیده زار زدند
بهوش جنگل خونین! که تیغ از بی تیغ نهال‌های تو را رگ به نوبهار زدند

«محمد ذکایی (هومن)» (همان: ۷۱۵)

حتی به گل اجازه ندادند بشکفد با نور هر کسی که سروکار داشت مرد
شب را ز بیم جان خود انکار کرده‌ایم خورشید هم که جرأت اقرار داشت مرد

«مهدی عابدی» (همان: ۱۵۹۵)

گاهی نیز خورشید نماد عدالت است. یکی از ویژگی‌های مشترک تمام حکومت‌های خودکامه و مستبد، نابرابری اقتصادی فقر و بی‌عدالتی است. نابودی این بی‌عدالتی تنها با گذشتن از جان و با نیزه‌ی عدالت میسر است:

زندگی را دید در قاب سیاه مردگی با مداد رنگی‌اش بی‌رنگی ایمان کشید
تیرگی‌های شبم را سایه‌های سیر زد آفتابم را نحیف و مرده و بی‌جان کشید
نعش بی‌جان پدر را بر اجاقی سوخته در میان قله‌های برفی حرمان کشید

«کاظم شیعتی» (همان: ۱۵۴۳)

آفتاب در شعر معاصر گاهی نیز نماد آزادی است که در برابر تاریکی و سیاهی شب -
اوضاع خفقان و ستم - قرار می‌گیرد.:

پشت شیشه‌هاتان مه، پشت کومه‌هاتان نعش	واژه‌هایتان سربی، حرف هایتان آوخ
سوگ فصل بارانید، هیچ سال رخوت‌ها	خاطرات اشباحید، سایه‌هایی از برزخ
با هراس شب‌هاتان، عشق‌های رسواتان	می‌کشیدمان بر دوش، می‌بریدمان مسلخ
آفتاب ما گم شد در شب مترسک‌ها	در جلیقه‌ای کهنه در مکعبی از نخ

«محمدرضا خالصی» (همان: ۱۳۶۱)

۷. نتیجه‌گیری

موتیف‌های مکرر ما را با آنچه در فکر نویسنده می‌گذرد یا آنچه در دوران آفرینش اثر، درباره او رخ می‌دهد و نیز فرهنگ و تاریخ او آشنا می‌کند. موتیف‌ها به یکباره ایجاد نمی‌شوند؛ بلکه دارای پیش‌زمینه‌هایی هستند. عوامل اجتماعی، فرهنگی، پیشینه تاریخی، سیاسی، شرایط جغرافیایی، زبان آن جامعه و حتی اوضاع زیستی و اقلیمی تأثیر بسیار زیادی بر ادبیات دارند. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که شاعران معاصر برای بازنمایی موتیف مرگ از نمادهای موجود در طبیعت بهره می‌گیرند. بعد از موتیف مرگ، پربسامدترین موتیف غزل اجتماعی معاصر، شب است و این واژه تقریباً در تمام اشعاری که موتیف آنها مرگ است، استفاده شده است. بعد از آن به ترتیب «روز و صبح»، «خاموشی و سیاهی»، «بهار»، «خزان و زمستان»، «درخت»، «باغ»، «باد»، «خاک»، «آتش» و «خورشید و آفتاب» بن‌مایه‌های نمادین غزل اجتماعی معاصر در بازه زمانی ۱۳۵۰ تا ۱۳۸۴ هستند. ناهموازی محیط اجتماعی و سیاسی و موقعیت زندگی اجتماعی شاعران باعث شده است تا آنها از ظرفیت چندمعنایی عنصر نماد استفاده کرده و این بن‌مایه‌ها را برای بیان معانی مختلف سیاسی و اجتماعی به کار بگیرند. همه نمادهای مورد استفاده شاعران از طبیعت گرفته شده‌اند. غزل‌سرایان این دوره از نمادهای با بار معنایی منفی بسیار بیشتر استفاده کرده‌اند. واژگان امیدبخشی چون صبح، بهار و خورشید علاوه بر اینکه بسامد پایین‌تری نسبت به واژگان منفی و مایوس‌کننده دارند، اغلب در معنای مثبت و امیدبخش خود نیز به کار نرفته‌اند. در این میان برخی از موتیف‌ها نیز با وجود بسامد

بن‌مایه‌شناسی نمادین مرگ ... (راجله محمودی و نعمت‌الله ایران‌زاده) ۲۹۱

تکرار بالا کارکرد نمادین پیدا نکرده‌اند. برای مثال؛ خون، خواب و دار در معنای حقیقی خود به‌کار رفته‌اند.

جدول شمارش بن‌مایه‌های نمادین

تکرار	واژه	تکرار	واژه
۱۰۵	باد	۳۷۰	مرگ و افعال و اصطلاحات مربوط به آن
۱۰۲	عشق	۲۸۵	شب
۸۹	درد	۲۲۷	خون
۸۴	خاک	۱۹۹	صبح و روز
۸۱	آتش	۱۳۱	غم و غصه
۸۱	خواب	۱۲۱	بهار
۷۵	زخم	۱۱۸	درخت
۷۴	خورشید	۱۱۷	باغ
۶۵	دار	۱۱۲	خزان و زمستان
۶۱	سنگ	۱۱۲	خاموشی و سیاهی

پی‌نوشت

۱. بزرگترین مصیبت‌ها، نادانی است.

کتاب‌نامه

- آمدی، عبدالواحدبن محمد، آقا جمال الدین خوانساری. (۱۳۶۶). شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم. مصحح: حسینی ارموی محدث، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران
- حسن‌پور آلاشتی، حسین. (۱۳۸۴). طرز تازه؛ سبک‌شناسی غزل سبک هندی. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل). تهران: آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۴). کلیات سبک‌شناسی. تهران: میترا.
- شوالیه، ژان ژاک و گبران، آلن. (۱۳۸۸) فرهنگ نمادها. ۴ ج، ترجمه سودابه فضائی و علیرضا احمدیان، چاپ اول، تهران: جیحون.
- کواکبی، سیدعبدالرحمن. (۱۳۹۰). طبیعت استبداد. تهران: علم.
- لوچر، ماکس. (۱۳۸۶). روانشناسی رنگ‌ها. ترجمه ویدا ابی‌زاده، تهران: درسا.

۲۹۲ ادبیات پارسی معاصر، سال ۱۳، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مظفری ساوجی، مهدی. (۱۳۹۳). *غزل اجتماعی معاصر*. تهران: نگاه.
مقدادی، بهرام. (۱۳۹۳). *دانشنامه نقد ادبی از افلاطون تا بارت*. تهران: چشمه.
واتقی، علی. (۱۳۳۶). *مصاحبه با دو شاعر عرب*. تهران: چاپخش.

مقالات

- آل ابراهیم دهکردی، صبا. (۱۳۹۵). «نقش درخت سرو و معانی نمادین آن در نگاره‌هایی از شاهنامه تهماسبی». *نشریه باغ نظر*، اسفند، دوره ۱۳، ش ۴۵، صص ۱۰۵-۱۱۴.
- پورنامداریان، تقی؛ خسروی شکیب، محمد. (۱۳۸۷). «دگردیسی نمادها در شعر معاصر». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، پاییز و زمستان، ش ۱۱، صص ۱۴۷-۱۶۲.
- پورنامداریان، تقی؛ ابوالقاسم رادفر، جلیل شاکری. (۱۳۹۱). «بررسی و تأویل چند نماد در شعر معاصر». *نشریه ادبیات پارسی معاصر*، سال دوم، ش ۱، صص ۲۵-۴۸.
- تقوی، محمد؛ دهقان، الهام. (۱۳۸۸). «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟». *فصلنامه تخصصی نقد ادبی*، زمستان، ش ۸، صص ۷-۳۲.
- سمیعی گیلانی، احمد. (تابستان ۱۳۸۶). «مضمون، مایه غالب و نماد». *نشریه نامه فرهنگستان*، ش ۳۴، صص ۴۹-۵۹.
- عبداللهی، منیژه. (۱۳۸۲). «سفر در جست‌وجوی زندگی جاوید». *مجموعه مقالات همایش سفر دانشگاه تهران*، صص ۱۵۷-۱۸۱.
- فروغی، حسن؛ رضایی، مهناز. (۱۳۹۲). «تصویر مرگ و زندگی در شعر معاصر ایران». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره ۱۸، ش ۲، صص ۱۵۹-۱۷۰.
- فضایلی، سودابه. (۱۳۸۶). «جهان بدون نماد و مرگ معنوی انسان: ارتباط آیین، اسطوره و نماد». *نشریه آزما*، ش ۵۳، صص ۸-۱۱.
- کرمی، محمدحسین؛ نحوی، اکبر و رضایی، محمود. (۱۳۸۸). «حماسه گیلگمش در بوته نقدی نو». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۲۶، (پیاپی ۲۳)، صص ۲۳۳-۲۶۵.
- محمودی، علی محمد؛ طغیانی، اسحاق. (۱۳۹۹). «واکاوی نگاه‌ها به مرگ در غزل معاصر». *نشریه شعرپژوهی*، بهار، شماره ۴۳، صص ۲۰۵-۲۳۳.
- مشایخ کندسکلا، فهیمه؛ فخر اسلام، بتول؛ نوروز، مهدی؛ شعبانی، اکبر. (۱۴۰۱). «مؤلفه‌های مرگ‌اندیشی در شعر معاصر». *نشریه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*، فروردین، شماره ۷۱، صص ۵۱-۶۶.
- نظریانی، عبدالناصر و منفردان، الهام. (۱۳۸۸). «نمادپردازی سیاسی-اجتماعی در اشعار نصرت رحمانی». *مجله دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان*، سال ۸، ش ۲۸، صص ۱۳۹-۱۶۰.